

اندیشه و هنر

شماره پنجم

اندیشه و هنر

دوره سوم

انحطاط هنری :

« و من آرزو دارم سرم را بر جانی نهم
که چمن خرم و عطر آگین باشد :
ای مادر تمام رویا های شیرین
از سر کودکی که به دامن داشتی دور شده است ! »

هنر ایران در این سالهای اخیر دچار انحطاط و سیری قمقرائی شده است و شیوه های انحطاطی در افکار نویسندگان شاعران نقاشان و موزیسین ها - یا لا اقل کسانی که خود را از این گروه میپندارند - رسوخ مییابد در این سالها کشور مانده شخصیت برجسته در هنر پرورانده و نه يك اثر بزرگ هنری و جهانی بوجود آورده مدعیان هنر که سالهای دراز بتدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخته اند وقتی دست بتصحیح و استنساخ دیوان متقدمین میزنند رسوائی و روسیاهی بیار می آورند و هنگامیکه ترجمه يك اثر ادبی بیگانه را همچون ترستان و ایزولت یا رومئو و ژولیت عیده میگیرند دچار چنان سهو و خطا های دستوری میشوند که کسودکان دبستان را بخننده وا میدارند ...

پیدا کردن علل این انحطاط شاید کار دشواری نباشد. اجتماع ما با همه مظاهر زندگی اقتصادی شاخصی گویا و رسا برای این ابتدال به شمار می آید. در اجتماع امروزیک جنبش و حرکت سریع بسوی تکامل مشاهده نمیشود. تکاپوی نسل جوان در جهت تامین زندگی و استقرار خود آرام مایوسانه و توأم با شیوه های محافظه کارانه و قدیمی است.

فعالیت تولیدی و اقتصادی مراکز صنعتی بزرگ امکان حرکت و رقابت را از بین میبرد و فرصت تجدید حیات و تکامل بصنایع نمیدهد. شیوه های کهن کشاورزی هم چنان حکومت خود را حفظ کرده و سطح زیر کشت و میزان تولید با توجه بازدیاد نسبی جمعیت رو بنقصان گذارده است. نتیجه فعالیت ناقص دو «سکتور» صنعت و کشاورزی توأم با عوامل دیگر ایجاد یک اقتصاد نیمه فعال و بیمار است و بسیار طبیعی و قابل درک بنظر میرسد که در چنین شرایطی نه تنها نشو و نمای افکار و عقاید زنده و امیدوار کننده و پیدایش نهضت های فکری و هنری امکان پذیر نیست بلکه بعکس زمینه مستعدی هم برای قبول و پرورش ایدئولوژیهای انحطاطی بوجود خواهد آمد. بد بختانه سوابق و سنتی هم در کشور ما برای قبول روشهای مبتذل و منحط وجود دارد. ایران مهد پرورش عرفان و تصوف و انواع درویشی و قلندری بوده است و امروز قلندری و درویشی بیش از هر زمان دیگر خریدار پیدا می کند *شورگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

هنگامی که بین عناصر پوسیده و قدیمی اجتماع از یک طرف و افراد جوان و فعال از طرف دیگر مبارزه و کشاکشی وجود نداشته باشد وقتی که نسل جوان برای پیشرفت و تکامل خود تلاش و کوششی بخرج ندهد و سکوت و سکون و یاس و دل مردگی جای حرکت و تکاپو و امید و زندگی را بگیرد شاعر هنرمند مجسمه ساز نقاش نیز دچار رخوت و رکود میشود و برای بیان احساس خود «سوژه» بدست نمی آورند. عزت پناهگاه هنرمندان میگردد و دود و «غبار» آنها را بسم منزل ابدی نزدیک میسازد.



آسانتر از هر چیز در اجتماع ما هنرمند شدن است. اینکار نه استعداد و قریحه لازم دارد و نه مقدمات میخواهد. کافی است که فرد در هر موقعیتی که هست از زندگی خود ناراضی باشد و شاهد آرزو را که میل دارد بدون

کوشش و تلاش در آغوش فشارد دوراز دسترس خود احساس نماید. در چنین شرایطی ناگهان يك هنرمند گمنام بر جمع هنرمندان بیشمار ولی کم اثر افزوده میگردد و چندانکه هنرمند تازه کار با مظاهر هنری آشنا شد و راه قلندری های شبانه را آموخت یکبارہ تغییر قیافه میدهد. مثلاً مانند اردک راه میرود یا شلواری میپوشد که يك پاچه اش سرخ و دیگری سیاه باشد.

ابداع هنری نیز کم کم شروع میشود. برای «صدور» يك قطعه شعر یا ساختن يك آهنگ که در بیشتر موارد از دیگران اقتباس شده است و یا حتی برای يك ترجمه ساده گاهی شاعر یا آهنگ ساز یا نویسنده شبها و روزهای متوالی از «گردو غبار و افیون و الکل» مدد مایه میگیرد و چه بسیار پیش می آید که اثر هنری خود را «نیمه کاره» رها میکند زیرا «Mood» هنری را از دست داده است.

و در چنین محیط و شرایطی است که رنگ تیرگی و ابهام بر آثار هنری مینشیند. هنرمند انتظام عالم را نفی میکند و زندگی را يك جریان مکرر و بیپایان می پندارد. برای ذهنیات و توهمات خود اصالت قائل میگردد و منبع الهام خود را بجای اجتماع و زندگی گوشه گیری و اندوه قرار میدهد. روح مضطرب هنرمند دائماً در تکاپوی پناهگاه و وسیله آرامشی است. اما پیدا است که این اضطراب و نابسامانی یکی از نمودهای اساسی و تفکیک پذیر روح بشری نیست بلکه چیزی جز انعکاس وضع درهم اجتماع و عناصر بی ثبات نمیتواند باشد. این فکر ضعیف و اراده متزلزل و همت کوتاه هنرمند است که از رو برو شدن با وقایع خارجی اظهار عجز میکند و بدرون خالی خود پناه میبرد.

در میان این دسته گروه دیگری هم هنرمند و نویسنده داریم که از مایه هنر و ذوق سلیم بی بهره نیستند. مقدماتی دیده اند مطالعاتی دارند و گامهایی در راه ابداع هنری برداشته اند. اما محیط نابسامان و شرایط خاص اجتماع و تاریخی آنها را نیز بی نصیب نگذارده است. آنها هم کم و بیش بگوشه نشینی و عزالت گرویده اند و از تماس با مردم و اجتماع امتناع دارند. دوست ندارند آثارشان در میان مردم و در کنار آثار دیگران ورقیبان منتشر گردد در مقابل تحلیل منطقی تاب مقاومت نمی آورند و از گشودن عقده های روحی و نقاط ضعف خود بیمناک هستند. شاید هم آنقدر ساده لوح و خود پسندند که خود را برتر از دیگران می شمارند. در روح و شخصیت آنها - همین چند هنرمند

معدود و انگشت شمار - شیطان چیزی بودیعه گذارده است . اینها تمام نیروی خود را متوجه انتقاد رقبا و کوبیدن آنها میسازند . میکوشند همگنان را رسوا و مفتضح بسازند تا خودشان گل کنند و کارشان رونق بگیرد . کار دیگران را اوازده و معیوب جلوه میدهند اما بدون اینکه خود کار مثبتی بمیدان بیاورند . و این کوتاه نظری و تنك چشمی همان چیزی است که از شیطان بعاریت گرفته اند ...

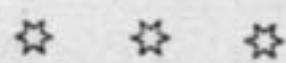


« مردی در غبار گم شد » این ندای مایوس کننده است که هر چند يك بار بلند میشود و بزودی فراموش میگردد . اما مردی که در غبار گم شد که بود و چرا باین سر نوشت دچار آمد ؟ آیا گم شدنش در وضع و آینده هنر این سرزمین تاثیری هم دارد ؟ جواب منفی است . آیا او می توانست موقعیت خود را توجیه کند ؟ چگونه باشد که بغبار پناه برد ؟ او مدتها قوانین علیت را نفی میکرد و اوهام و خرافات را در معبد خیال پرستش مینمود . عشق به انزوا و یاس از زندگی ! او هرگز نتوانست خود را از این گرداب برهاند . ولی نیروهائی که او را باین راه کشاند چه بود ؟ پریشانی و نا بسامانی . جفای روزگار و بیوفائی ابناء زمان دست تپی و آرزوهای دورودراز ! او بغبار و الکل پناه میبرد تا از رنج زندگی برهد !

اما چه رنج آوراست سر نوشت هنرمندانی که درس تاریخ را هرگز نیاموخته اند و بزندگی هنرمندان جهان عنایتی ندارند . جفای روزگار و بی وفائی ابناء زمان در تمام اعصار و قرون چاشنی زندگی و مونس آدمی بوده و بشر هرگز از دستبرد رنج نیاسوده است .

فردوسی دهقان زاده بود که نقد عمر را مصروف کار و زحمت گردانید و سرانجام در تنگدستی و فراموشی جان سپرد . خیام فیلسوف آزاده بود که بر همه علوم زمان خویش تسلط داشت اما هرگز نتوانست يك زندگی مرفه برای خود ترتیب بدهد . میلتن شاعر نابینای انگلیسی « بهشت گمشده » را بدخترانش دیکته میکرد و آنها اثر هنری پدر را بروی کاغذ می آوردند شکسپیر در تمام عمر يك لحظه از تلاش معاش نیاسود . بتهوون شوپن موزار و باخ همه از رنج و سرگشتگی این جهان سهمی داشتند و نقاشان بزرگ اروپا در سراسر عمر با فقر و پریشانی مبارزه میکردند . نویسندگان روسیه قبل از انقلاب مانند داستایوفسکی پوشکین چخوف گورکی تنها با چشیدن مداوم محرومیت ملت روس و شرکت در رنج و پریشانی توانستند تابلوهای

گویائی از زندگی آن مردم بوجود آورند. وقتی داستایوفسکی را برای اعدام بمیدان تیر بردند و چشمهای او را بستند در فکر زیبایی صبحگاه و نغمه سرائی پرندگان بود. گورکی شبهای سرد زمستان را زیر قایقهای بندرگاه بروزمی آورد ولی در همان حال پارزشهای انسانی دختر فقیری که چون او از سرما میلرزید توجه داشت... راستی آیا فردوسی و خیام هم با دود و غبار آشنائی داشتند آیا هنرمندان بزرگ تاریخ نیز مانند معدودی هنرمند یا هنرمند نمای این کشور در مقابل مسائلی زندگی زانوی عجز و زبونی بر زمین میزدند و به مخدرات پناه میبردند!



اکنون هنر ایران در يك سیر انحطاطی قرار گرفته است اما این جریان قطعی و غیر قابل اجتناب نیست. از يك طرف هنرمندان کم مایه و زبونی در شرایط نامساعد زندگی پیوسته از اجتماع دورتر میروند و باثاری از افکار و تخیلات باطل که بدور خود تنیده اند آثاری کم ارزش و منحط بوجود می آورند. و از طرف دیگر عده ای با اشغال موقعیت های ممتاز با ایجاد يك « فرمالیسم » هنری دست زده و ابتذال و انحطاط هنری را دامن میزنند. در کنار این دو جناح انحطاطی باید جناهی مبارزو ترقیخواه بوجود آید و عشق بحقیقت و آینده را منشاء الهام و محرک کار هنری خود قرار بدهد.

نسل جوان ایران با امید بمحصولات کوشش انسانی و ایمان بشمرات تعقل و تجربه نیازمند هنری نوین و واقع بینانه است. هنر جدید ایران که از مایه های غنی هنری گذشته نیرو میگیرد باید معرف زندگی تازه و نیرو های تازه باشد که در جهت تکامل و آینده ملت ما حرکت میکند. شعر - نقاشی - موزیک - داستان و نمایشنامه و همه مظاهر هنری دیگر باید از يك نهضت ورستاخیز عمومی فکری و ملی الهام بگیرد و نسل جوان ایران را در تکاپو و تلاش بجلو کمک بنماید. هنر نوین باید ایمان به آینده و ایمان به کار و زندگی را در همه مردم ایجاد نماید و جوانان را بمبارزه بابت پرستی و انکار و عقاید انحطاطی پوسیده و عزلت و گوشه گیری رهبری نماید. درست است که بدون پیدایش يك نهضت عمومی فکری و فرهنگی تجدید حیات هنر قدری دشوار بنظر میرسد ولی ما معتقدیم جوانان ما نباید تسلیم جریان پوسیده قهقرائی شوند. پیشروی با گامهای استوار و بلند در شرایط نامساعد کنونی دشوار است ولی غیر ممکن نیست. « اندیشه و هنر »